

و خوبی رو و نازکی آن بعد از ستن از چاری در بر مای مالیدن و با کف دوام و بهتر
سودت و در وی گویای حفظ است آسانیه و شود **طواس** بالغ موضعیت و شی از
شبهای صحاح **طوس** بالغ و فتح و او نام مختص است که در مدینه بود و اول در اطلوس
چون علامت مختصان در و ظاهر شد او را طوس گفته و او سگفت که ای اهل مدینه منتظر
خروج و حال باشد ما دم که من در میان شما هستم چون بمریم بر ایند از خوف این
در امان باشم زیرا که ما در سن در میان زنان انصاف می کردی و چون مرا برادر
رسول شده حتی استعجابی و سگم وفات کرد و روزی که ما را از شیر باز کرد خلیفه اول نوشت
و روزی که ببلوغ رسیدم خلیفه ثانی گفته شد و روزی که گفته شد که استم خلیفه ثالث
گفته شد و روزی که در خانه من فرزند شد خلیفه چهارم گفته شد پس کتبت من و
از چنگت در عجب بزمیت خراب نشد که چنانکه سگوتی فلان انعام من طایفه
مزی ازین حکایت خاقانی در شعر خود آورده **سه** در وقت سن ادب احسن آری
چون زادن گشت در مردن **بمیر** کونیت او ابو عبد اللطیف است شاگرد صاحب طوس است
و صاحب حراج گوید نام او عبد اللطیف است و این اسم است چنانکه شعری که از طوس نقل
کرده بر آن دلالت دارد **سه** ای عبد اللطیف ما طاسوس الحیم و شاید که نام او عبد اللطیف
و کتبتش ابو عبد اللطیف باشد صاحب طوس صحاح مخالف باشد **مع الشین طوس**
بالغ مردم و همچنین طوس **مخنی** بالغ تا یک شدن چشم **طوش** بالغ گری و سگ
بعین گری و اگر شدن **لمش** بالغ و شده بدین و طوش بالغ باران ریزه با
ریدن **طناش** بالغ و الضم تباریت مانند زکام **طنش** بالغ لجاج و بلبی **لیض**
سبکی فعل **طهنش** بالغ بر هم زدن کاری و در هم شدن مردم در کار و بر هم زدن آن
بدست **طوشش** بالغ سبکی رسب شدن و درین فعل خطا شدن و کینه شدن
تیرازند **طیانش** بالغ و شده با سبک و کینه و یک چیز نداشتند با سبک و کینه

جران به

جران باشد **طاطاط** مرد سخت فصاحت و در و دراز و نرسد که برای کشت
شده باشد **طط** بختن نادانی و کجی سویی زبان و دیگر نادان **طار** مار و بیسم
در از و باشد و نده خوردند و نه صفت و در و نرسد و بقدر برای کشت
طیط بالک طایر و در **طوط** بالغ سختی و برای نرسد آن زود وقت کشتی **مع**
العین طبع بالغ سرشت مردم که بر آن آفریده شد و لغوه و فتح از بخلی در قالی
و مگر درین سیم و زرد برهنه دن بر نامه وکی و مانند آن و ساجین نیز مردم و ساجین
سبب از نکل و بر کردن شک و دلو و کادرسین بر تها کردن و بالک جایی در آن
آب و بری چانه و شک جوی آب و نام جوی است و رنگ و چک و بدین
بعض با نیز آمده و عین شتی و بدین رنگ نیز جز آن و رنگ کردن آن
و چکین شدن و کادرسین و بالغ و کر ما دون است **طع** بالک سرشت مرد
که زایل نشود و بالغ و کدیر با کوزه که در شیر **طایع** بالک بر سرست و مهر نرسد
و بعضی با انگشتری و هر چه بدان مهر کند و آلت دین که بدان جابان صدقات را
نشان کند و بکیر با نیز آمده است **طسع** لجاج کردن و رفتن در شهر ما **طلع**
بالغ بر آمدن آفتاب و جز آن و در آفتاب و آفتاب رسد آن و آمدن پیش کسی است
شدن و بر آمدن دندان کودک و بر آمدن مگو قضا در رسیدن زمین و بر آمدن
بر کوه و جز آن **طلع** بالغ اندازه و مقدار و سگ و نرسد آن که از درخت چنان بر آید و بکیر
ساز و اطلاع و وقوفت بر چیزی و دیدار و نوحه و کرا نه و جایی که آفتاب از آنجا بر آید
و بدین دو معنی بالغ نیز آمده و زمین است و زمین که بشتهای خاک ندارد و **طلع**
بالک بری چیزی **طلع** بالغ جمع و بالغ و بالغ و شت علامت که راه کار با نیز کند
و در کتب مورخین که در کارها از نمود باشد **طالع** بالک طبع بر آید و وضع کاسب و
تیری که در آید نشانه اف و ماه و با اصطلاح بختین طالع و برج و درجه که هنگام ولادت